

## درس شانزدهم

## آداب مطالعه

## توجه

برای خواندن واژه‌آموزی این درس (= خوان / خوانی) به صفحه‌ی ۲۱۵ همین کتاب، مراجعه کنید.

نوع نثر: ساده و روان

برگرفته از: کتاب فتوت‌نامه‌ی سلطانی، کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی

## معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها

☆ چُست: چابک، تند و تیز، چالاک	☆ احوال: جمع حال، سرگذشت، شرح حال
☆ خام: بی‌تجربه، ناآگاه	☆ دویم: دوم
☆ جماعت: گروه، عده، اطرافیان	☆ عجایب: جمع عجیب، شگفتی‌ها
☆ لایق: سزاوار، شایسته	☆ گشاده: وسیع، آشکار، بی‌پرده
☆ راغب: مایل، علاقه‌مند	☆ سیم: سوم
☆ نثر: نوشته، متنی که شعر نباشد.	☆ محنت: رنج
☆ طعام: غذا	☆ تسلی: آرامش دادن، کاستن از اندوه کسی
☆ اعتدال: میانه‌روی	☆ زوال: نابودی، رو به نیستی رفتن
☆ مُحال: ناممکن، غیرممکن	☆ مُلک: ، پادشاهی، کشور
☆ گزاف: دروغ، لاف	☆ سلاطین: جمع سلطان، پادشاهان
☆ سبک: خوار، پست	☆ عبرت: پند
☆ مُستمع: شنونده	☆ ثابت: بابرجا، استوار
☆ ملول: غمگین، آزرده	☆ نظم: شعر
☆ فاتحه: آغاز کار، اول چیزی، گشایش	☆ ادا: رمز و اشاره، حرکتی که از روی تقلید باشد.
☆ تکبیر: الله اکبر گفتن	☆ ادا خواهد کرد: بیان خواهد کرد.

## معنی جمله‌های مهم

بدان که قصه خواندن و شنیدن، فایده‌ی بسیار دارد:

معنی: آگاه باش که قصه خواندن و شنیدن قصه (داستان)، فایده‌ی فراوانی دارد:

اول آنکه از احوال گذشتگان خبردار شود.

معنی: فایده‌ی اول آن است که از شرح حال گذشتگان، آگاه و باخبر شود.

دویم آنکه چون عجایب بشنود، نظر او به قدرت الهی، گشاده گردد.

**معنی:** دوم آنکه وقتی از شگفتی‌های جهان، مطالبی را بشنود، اندیشه و نگاه او به قدرت خداوند وسیع‌تر و درک او بیش‌تر می‌شود.

سیم، چون محنت و شدت گذشتگان شنود، داند که هیچ‌کس از بند محنت آزاد نبوده است، او را تسلی باشد.

**معنی:** سوم این است که وقتی انسان قصه‌ی درد و رنج و سختی‌های زندگی گذشتگان را می‌شنود، می‌فهمد که هیچ انسانی از سختی‌های روزگار در امان نبوده است و همین سبب می‌شود که آرامش یابد.

**نکته‌ی آرایه‌ای:** بند محنت ← تشبیه (محنت مانند بند است.)

چهارم، چون زوال ملک و مال سلاطین گذشته شنود، دل از مال دنیا و دنیا بردارد و داند که با کس، وفا نکرده و

نخواهد کرد.

**معنی:** فایده‌ی چهارم این است که وقتی درباره‌ی نابودی سلطنت و ثروت‌های پادشاهان گذشته [قصه‌ای] را بشنود، به دنیا و ثروت دنیا علاقه‌مند نمی‌شود و می‌فهمد که دنیا به کسی وفا نکرده و وفا نخواهد کرد.

**نکته‌های دستوری:** چون به معنی «زمانی که» و «وقتی که» ← حرف ربط / زوال ملک و مال سلاطین گذشته ← گروه مفعولی / سلاطین ← جمع سلطان

پنجم، عبرت بسیار و تجربه‌ی بی‌شمار او را حاصل شود.

**معنی:** فایده‌ی پنجم، او پند بسیار و تجربه‌های فراوانی به دست می‌آورد.

**نکته‌ی دستوری:** عبرت بسیار ← ترکیب وصفی / تجربه‌ی بی‌شمار ← ترکیب وصفی

و خدای تعالی با حضرت رسول (ص) می‌گوید: «ای محمد، ما از قصه‌های رسولان و خبرهای پیغمبران، بر تو

می‌خوانیم. آنچه بدان، دل را ثابت گردانیم و فایده‌های کلی تو را حاصل گردد.

(قرآن کریم، سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۲۰).

**معنی:** خدای بلندمرتبه به حضرت محمد (ص) می‌گوید: «ای محمد، ما داستان‌های پیامبران و خبرهای (= سرگذشت) آن‌ها را برای تو

می‌خوانیم، چیزهایی که به وسیله‌ی آن دل تو را مطمئن و استوار می‌کنیم و فایده‌های زیادی برای تو دارد.

**نکته‌ی دستوری:** «را» در «تو را» به معنی «برای» حرف اضافه است (= برای تو)

پس معلوم شد که در قصه‌های گذشتگان، فایده‌ای هست و خواننده و گوینده و شنونده را از آن فایده رسد اگر

پرسند که قصه‌خوانی، چند نوع است؟ بگوی دو نوع: اول حکایت‌گویی و دویم نظم‌خوانی.

**معنی:** پس مشخص شد که در داستان‌های (= سرگذشت) گذشتگان، فایده‌های زیادی وجود دارد که خواننده و گوینده و شنونده از آن داستان‌ها، سود و فایده‌ی بسیاری می‌برند. اگر از تو پرسند که چند نوع قصه‌گویی داریم، بگو دو نوع: اول، خواندن حکایت و قصه و دوم، خواندن شعر.

اگر پرسند که آداب حکایت گویان چند است، بگوی: اول آنکه قصه‌ای که ادا خواهد کرد، باید که بر اُس خوانده باشد و با خود تکرار کرده باشد تا فرو نماند. دویم آنکه چُست و چالاک، به سخن درآید و خام نباشد.

معنی: اگر از تو بپرسند قصه‌گویان به چند شیوه، قصه‌ها را بیان می‌کنند؟ بگو: قبل از این که قصه‌ای را بیان کند باید آن را برای یک استاد بخواند و با خود تکرار بکند تا مشکلی پیش نیاید. دوم آنکه باید در سخن گفتند و تیز باشد و با تسلط کامل، حکایت را آغاز بکند و بی تجربه و ناپخته نباشد.

سیم باید که داند که جماعت، لایق چه نوع سخن است، بیشتر، از آن گوید که مردم، راغب آن باشند. چهارم، نثر را وقت وقت، به نظم آراسته گرداند که بزرگان گفته‌اند: نظم در قصه‌خوانی چون نمک است در دیگ؛ اگر کم باشد، طعم بی‌مزه بود و اگر بسیار گردد شور شود. پس اعتدال، نگاه باید داشت.

معنی: سوم آنکه باید بداند که برای چه گروهی، چه سخنی شایسته و مناسب است و بیشتر درباره‌ی آن موضوع سخن بگوید که مردم علاقه دارند. چهارم، نثر و نوشته‌ی خود را گاهی با شعر زیبا گرداند که بزرگان گفته‌اند: شعر در قصه‌گویی مانند نمک در غذا، لازم و ضروری است که اگر کم باشد، غذا بی‌مزه می‌شود و اگر زیاد باشد، شور می‌شود؛ بنابراین باید میانه‌روی کرد.

نکته‌ی آرایه‌ای: نظم در قصه‌خوانی مانند نمک است ← تشبیه

پنجم، سخنان محال و گزاف نگویند که در چشم مردم، سبک شود.

معنی: پنجم، سخنان غیرممکن و بیهوده نگویند زیرا در نگاه مردم، بی‌ارزش می‌شود.

اگر پرسند که آداب نظم‌خوانی چند است،

معنی: اگر بپرسند که شعرخوانی به چه شکلی است،

بگوی: اول آنکه به آهنگ خواند.

معنی: بگو: اول، این که باید با آهنگ و وزن بخواند.

دویم، سخن را در دل مردم بنشانند.

معنی: دوم، آنکه سخن (شعر) را اثرگذار بخواند تا برای مردم دلنشین باشد.

سیم، اگر بیتی مشکل پیش آید، شرح آن با حاضران بگوید.

معنی: سوم، اگر بیتی سخت بود، آن را برای شنوندگان توضیح دهد.

چهارم، چنان نکند که مُستمع، ملول گردد.

معنی: چهارم، این که شعر را به شکلی نخواند که شنونده آزرده و ناراحت شود.

پنجم، صاحب آن نظم را در اول یا در آخر، یاد کند و فاتحه و تکبیر گوید.

معنی: پنجم، از آن شاعر (سراینده‌ی شعر) در آغاز و پایان شعر یاد کند و برای شادی روحش فاتحه بخواند و تکبیر بگوید.

درس هفدهم

ستاره‌ی روشن

توجه

برای خواندن دانش زبانی این درس (= کلمات مخالف و حرف اضافه‌ی «را») به صفحه‌ی ۲۱۸ همین کتاب، مراجعه کنید.

پدگرفته (از کتاب تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی)

نوع شعر: ساده

معنی واژه‌ها به کلمه ستاره

- |                             |  |
|-----------------------------|--|
| پارسا: برهیزگار، پاک‌دامن   | وصیت: سفارش، توصیه   |
| پیشه گیرید: به چیزی پرداختن | کتاب: جمع کتاب، کتاب‌ها  |
| هلاک: نابودی، نیست شدن      | آخر الزمان: آن قسمت از زمان که به روز قیامت وصل می‌شود، پایان روزگار |
| عیب: اشکال، ناپسند          | روزگار یابم: زنده بمانم  |
| خوی: اخلاق                  | نخست: اول  |
| نیک: خوب                    | بدو گروم: نایب او شوم، از او اطاعت کنم، به او گروم                   |
| عطا: بخشش                   | حکما: جمع حکیم، دانشمندان  |
| گران: سنگین                 | علما: جمع علیم، عالمان، دانشمندان                                    |
| بدخو: بد اخلاق، اخمو        | دریغ داشتن چیزی: کوتاهی کردن   |
| ستوده: ستایش شده، پسندیده   | عز و جل: عز، عزیز است، جل: بزرگوار است                               |
| زاد: سن، زمان عمر           | زینهار: زینهار، آگاه باش   |
| حرمت: احترام، آبرو          |  |

معنی جمله‌های مهم

چنان خواندم که چون بزرگمهر حکیم، برادران را وصیت کرد که «در کتب خوانده‌ام که آخر الزمان پیامبری خواهد آمد، نام او محمد مصطفی (ص) اگر روزگار یابم، نخست کسی من باشم که بدو گروم، شما هم فرزندان خود را چنین وصیت کنید تا بهشت یابید».

معنی: در جایی خوانده‌ام که وقتی بزرگمهر حکیم به برادرانش سفارش کرد که «در کتاب‌ها خوانده‌ام که در پایان جهان (= روزگار)، پیامبری می‌آید به نام محمد مصطفی (ص). اگر زنده بمانم، اولین کسی خواهم بود که از او اطاعت می‌کنم. شما هم به فرزندان خود سفارش بکنید که از او پیروی کنند تا به بهشت بروید».

نکته‌های دستوری: «را» در دو جمله‌ی «برادران را وصیت کرد» و «فرزندان خود را چنین وصیت کنید» به معنی «به» است و حرف اضافه می‌باشد و نباید نشانه‌ی مفعولی به حساب بیاوریم. / بهشت ← مفعول

حکما و علما نزدیک وی آمدند و می‌گفتند که ما را از علم خویش بهره دادی و هیچ چیز دریغ نداشتی تا دانا شدیم، ستاره‌ی روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی، ما را یادگاری ده از علم خویش.

**معنی:** دانشمندان و عالمان، نزد او می‌آمدند و می‌گفتند که از علم و دانش خود ما را بهره‌مند کردی و همه چیز را در اختیارمان گذاشتی تا این که دانا شدیم، برای ما، مانند ستاره‌ی روشنی بودی که در میان تاریکی و گمراهی، راه راست را به ما نشان دادی (= هدایت‌مان کردی). به ما از علم و دانش خویش، یادگاری بده.

**نکته‌ی آرایه‌ای:** [تو] مانند ستاره بودی ← تشبیه

**نکته‌های دستوری:** حکما ← جمع حکیم / علما ← جمع علیم / «را» در «ما را» (= سه بار تکرار شده) ← حرف اضافه به معنی «به» / بهره، راه راست و یادگاری ← مفعول  
**نکته‌ی ادبی:** منظور از ستاره‌ی روشن، بزرگمهر است.

**گفت:** وصیت کنم شما را که خدای، عَزَّوَجَلَّ، به یگانگی شناسید و وی را اطاعت دارید و بدانید که کردار زشت و نیکوی شما می‌بیند و آنچه در دل دارید، می‌داند و زندگانی شما به فرمان اوست.

**معنی:** گفت: به شما سفارش می‌کنم که خدای گرامی و بزرگ را یکتا و یگانه بدانید و از او پیروی و فرمانبرداری کنید و بدانید که خدای، کارهای خوب و بد شما را می‌داند و هرچه در درون شما پنهان باشد، از آن آگاه و باخبر است و زندگی شما به امر و فرمان خداوند در گردش است. (اختیار شما در دست خداوند است).

**نکته‌های دستوری:** «را» در «وصیت کنم شما را» به معنی «به»، حرف اضافه است. / کردار زشت و [کردار] نیکو ← ترکیب وصفی / آنچه ← مفعول

نیکویی گویند و نیکوکاری کنید که خدای، عَزَّوَجَلَّ که شما را آفرید برای نیکو آفرید و زینهار تا بدی نکنید و از بدان دور باشید که بد کننده را زندگانی، کوتاه باشد و پارسا باشید و چشم و گوش و دست از حرام و مال مردمان، دور دارید.

**معنی:** سخن خوب (= پسندیده) بگویند و کارهای نیک انجام بدهید که خدای گرامی و بزرگ شما را آفرید تا نسبت به هم به نیکو رفتار کنید و آگاه باشید و از بدی پرهیز کنید و از انسان‌های بد و ناشایست دور باشید، زیرا عمر انسان‌های بدکار کم است و پرهیزگار باشید و با تمام وجود از مال حرام و مال مردم، دوری کنید و به آن‌ها دست نزنید.

**نکته‌های دستوری:** نیکویی و نیکوکاری ← مفعول / «را» در «شما را آفرید» ← نشانه‌ی مفعولی و شما، مفعول است. / زینهار به معنی آگاه باش ← شبه‌جمله / چشم و گوش و دست ← مفعول / فعل‌های «گویند»، «کنید»، «باشید» و «دور دارید» امری هستند.

راست گفتن پیشه گیرید که روی را روشن دارد و مردمان، راست‌گویان را دوست دارند و راست‌گوی هلاک شود. و از دروغ گفتن دور باشید که دروغ زن ارچه گواهی راست دهد، نپذیرند.

**معنی:** راست‌گو باشید که راست‌گویی سبب روشنایی و شادی چهره می‌شود و انسان‌ها، راست‌گویان را دوست دارند و انسان راست‌گو، نابود می‌شود و از دروغ گفتن دوری کنید، زیرا دروغگو حتی اگر شهادت درست بدهد، کسی حرف او را باور نمی‌کند.

و مردمان را عیب مکنید که هیچ کس بی عیب نیست؛ هر که از عیب خود ناپینا شد، نادان تر مردم باشد. و خوی نیک، بزرگ تر عطاهای خدای است عَزَّوَجَلَّ. و از خوی بد دور باشید که بندِ گران است بر دل و بر پای. همیشه بدخو در رنج بزرگ باشد و مردمان از وی به رنج.

معنی: از مردمان عیب جویی نکنید؛ زیرا انسان بدون عیب وجود ندارد؛ هر کسی از عیب و اشکال خود آگاه نباشد، از همه‌ی مردم نادان تر است. اخلاق خوب، بزرگ ترین بخشش خداوند عزیز و بزرگ است به انسان. از بداخلاقی دوری کنید که زنجیر سنگینی بر دل و پای انسان است و او را آزار می دهد، انسان بداخلاق همیشه در رنج و سختی است و دیگران هم از دست اخلاق بد او در رنج و سختی هستند.

نکته های آرایه ای: نیک و بد ← تضاد / خوی بد (= مُشَبَّه) مانند بند گران (= مشبّه به) است.

نکته های دستوری: «را» به معنی «از» حرف اضافه است و مردمان ← متمم (= از مردمان) / نادان تر (= نادان ترین) و بزرگ تر (= بزرگ ترین)، صفت هستند / خوی نیک و خوی بد ← ترکیب وصفی / بند گران ← ترکیب وصفی

و نیکو خوی در هر دو جهان، ستوده است. و هر که از شما به زاد بزرگ تر باشد، وی را بزرگ تر دارید و حرمت او نگاه دارید.

معنی: انسان خوش اخلاق در دنیا و آخرت مورد ستایش قرار می گیرد. هر کسی که سنش از شما بیشتر است او را گرامی تر بدارید و احترام او را حفظ کنید.



### واژه های مهم املایی

بزرگمهر حکیم - وصیت - کُتب - آخرالزمان - پیغامبری - مصطفی - نخست - حکما و علما - بهره - دریغ - عزّ و جَلّ - یگانگی - اطاعت - زینهار - پارسا - حرام - هلاک - دروغ گفتن - ارچه - عیب - عطاها - خوی بد - ستوده - زاد - حرمت



### هم خانواده ی واژه ها

وصیت ← وصی - وصایا (= جمع وصیت) - اوصیا  
 علما ← عالم (= با عالم، اشتباه نشود) - علیم - علم - مُعلّم  
 جَلّ ← جلیل - تجلیل - مجلّل - آجل (= با - «أجل» به معنی مرگ، اشتباه نشود).  
 اطاعت ← مطاوعت - طاعت - طاعات  
 هلاک ← مهلکه - هلاکت - مهلک  
 عیب ← معیوب - عیوب - معایب (= جمع عیب)  
 عطا ← عطایا (= جمع عطیه) - عطیه - اعطا  
 ستوده ← ستودن - ستایش - ستاینده - ستودنی  
 حرمت ← احترام - محترم - حریم - محرم

### تاریخ ادبیات

ابوالفضل بیهقی (۴۷۰ - ۳۸۵ هـ. ق)

ابوالفضل محمد بن حسین نویسنده (کاتب) و دانشمند در زمان سلطان محمود و مسعود غزنوی است. وی پس از کسب معلومات در نیشابور به دیوان رسایل محمود غزنوی راه یافت و در خدمت ابونصر مشکان به کار پرداخت. اثر معروف او تاریخ بیهقی است.

#### تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی (= که از اسم مؤلف، انتخاب شده است). یا تاریخ مسعودی نام کتابی نوشته ی ابوالفضل بیهقی است که موضوع آن تا خرد پادشاهی مسعود غزنوی پسر سلطان محمود غزنوی است.